هو العلیم

مقام بیان و راه شناخت مقصود واقعی گوینده

از اختلاف برداشت‌ها تا مسئولیت فتوا دادن

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ مطلق و مقیّد ـ

جلسه صدوچهل‌وپنجم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

نقد تبیین مقام بیان در مقدمات حکمت

مقدمهٔ اوّلی در انعقاد اطلاق از مقدمات حکمت این بود که متکلم در مقام بیان باشد. طبق تبیین آقایان مقام بیان تعبیر می‌شود به بیان تمام المراد؛ به این بیان که متکلم در مقام تخاطب، در مقام بیانِ تمام المراد از ما فی الضمیر است. و این مسئله و این معنا لا یتحقّقُ إلّا بعد فرضِ مقدماتٍ که عرض شد که از جمله آنها عدم انصراف لفظ است در بعضی از مصادیق و عدم شیوع بعضی از مصادیق در انطباق با لفظ.

تفاوت بیان غرض با الزام به محکی لفظ

ایرادی که بر این معنا و بر این بیان وارد شد، این بود که اگر منظور شما از اینکه متکلم در مقام بیان است، این به معنای عدم لغویت کلام اوست و ایراد متکلم کلام را بلِحاظ مصلحةٍ من المصالح التی فی نظره، این منافاتی ندارد با اینکه متکلم آن معنای منطبق‌علیه لفظ را قصد نکرده باشد. و به عبارت

دیگر آن محکی کلام که مخاطب را ملزم می‌کند به اتیان آن محکی، آن محکی مورد نظر متکلم نباشد.

فرض کنید که متکلم در مقام تهدید است، متکلم در بیان ابراز غرضی از اغراض است، متکلم در مقام تمهید است، متکلم در مقام سخریه و استهزاء است. هر کدام از اینها، این مقام بیان را محقق می‌کند و متکلم در مقام بیان است؛ بیان چه چیز؟ بیان ما فی الضمیر؛ اما بیان ما فی الضمیر با بیان محکی لفظ دو تا است؛ با بیان آن معنایی که لفظ حکایت از آن می‌کند دو تا است؛ اینها فرق می‌کنند.

اگر منظور این است که کلام متکلم از روی حکمت است و این منظور، از کلام متکلم نفی لاعبیت و لغویت را می‌کند، نه نفی ابراز مصلحة من المصالح و غرض من الاغراض را؛ متکلم لاغی نیست، متکلم لاعب نیست، متکلم نائم نیست، ساهی نیست، متکلم مخطئ نیست؛ این را ما می‌توانیم با این مقدمه اثبات کنیم و اشکالی ندارد؛ اما اینکه متکلم در مقام اثبات و مقام تخاطب مکلف را بر این محکی [لفظ] ملزم می‌کند، این معنا از این

مقدمه استفاده نمی‌شود.

ما باید بگوییم متکلم در وهلهٔ اوّل منظورش از این کلام یک غرضی از اغراض است و حالا این غرضی از اغراض می‌تواند القاء محکی بر مخاطب باشد و می‌تواند القاء ما فی الضمیر بر مخاطب باشد بر لحاظ آن مصلحتی که او می‌داند.

اشکال مخصصات و مقیدات متأخر

و یکی از موارد نقضی که بر این مقدمه به این بیان وارد می‌شود، این است که اگر متکلم در مقام بیان تمام المراد باشد، پس این مخصصاتی که بعد از عام می‌آید چه معنا دارد؟! این مقیداتی که بعد از اطلاق می‌آید، این مقیدات دیگر چه معنا دارد؟! چون متکلم تمام المراد را در وهلهٔ اوّل بیان کرد؛ دیگر چرا دنبال مخصص می‌گردد؟! متکلم مطلق را در مقام بیان مشخص کرد؛ دیگر بعد چرا مقیِّد می‌آورد؟! متکلم مراد را در مقام بیان ادا کرد! چرا مبیِّن می‌آورد در آنجایی که کلام ملقای ابتدای او مجمل باشد؟! مگر ما نمی‌گوییم منظور متکلم این است که در مقام خطاب، تمام المراد را می‌خواهد بیان کند؟!

تفکیک مراد فعلی از تمام محکی کلام

پس ما نمی‌توانیم بگوییم که این کلامی را که متکلم ادا می‌کند ابتداءً و اوّلاً بلااوّل تمام المراد اوست. بله اگر ما تمام المراد را این‌طور تفسیر کنیم: تمام المراد الفعلی و تمام المراد الحالی؛ یعنی الآن در این مرتبه و در این مرحله متکلم این را می‌خواهد بیان کند، نه بیشتر را؛ این اشکال ندارد. متکلم الآن می‌خواهد کلام را به‌نحو مجمل ادا کند و تمام المراد متکلم القاء کلام است به‌نحو اجمال لغرض من الأغراض و لمصلحة من المصالح. ما نمی‌دانیم مصلحت چیست. لعل اینکه متکلم الآن در اینجا می‌ترسد که تمام المحکی این کلام را با جمیع جوانب و شرایط بیان کند؛ هنوز زمینه آماده نشده است؛ می‌ترسد. فقط متکلم یک امری می‌کند و منظور او این است که برای این، آمادگی پیدا بشود.

در ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ﴾[1] می‌فرماید که: «صوم بر شما واجب است.» اما از

---

۱ بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

حضرت سؤال می‌کنند که: «کیفیت صوم چطور است؟» حضرت می‌گوید که: «هفتهٔ دیگر می‌گویم؛ الآن نمی‌گویم.» الآن متکلم تمام المراد را بیان کرده است؛ ولی مراد، محکی نیست.

یک مراد داریم، یک محکی داریم؛ یک منطوق داریم؛ آن معنا و مفهومی که از صوم با جمیع شرایط و جوانب لحاظ می‌شود، آن را نمی‌خواهد بیان کند و [مراد] فقط اثبات یک مفهوم اجمالی از این صوم است.

بناءً علی‌هذا منظور از مقام بیان اگر مراد متکلم است در مرحلهٔ القاء امر یا القاء نهی، ما در این حرفی نداریم و این مثبت نظر شما نیست. ما در این حرفی نداریم که متکلم به‌واسطهٔ این بیان نفی لاعبیت و عابثیت و لاغویّت و نائمیت و ساهویّت خودش را می‌کند؛ با این کاری نداریم. با این مقدمه، نفی اینها می‌شود؛ از این طرف از جانب سلبی نفی لغویت و عبثیت و خطا و ... می‌شود و از ناحیه ثبوتی، اثبات مراد متکلم در مقام بیان و در مقام تخاطب می‌شود.

وظیفه مکلف در مقام اثبات

حالا صحبت در این است که آن مراد متکلم در

مقام بیان چیست؟ آیا منطبق‌علیه این کلام است با تمام شرایط و جوانب یا اینکه نه، منطبق‌علیه این نیست، بلکه بیان اجمالی کلام است؛ ممکن است که باشد، ممکن هم هست که نباشد. یعنی اگر مولایی در مقابل ما قرار گرفت، بارها من این را تکرار می‌کردم، از نقطه‌نظر ثبوتی، حکمی دارد و از نقطه‌نظر اثباتی، حکم دیگری دارد. از نقطه‌نظر ثبوتی ممکن است که منظور این مولا فقط مقام اجمال باشد و مقام تمهید باشد یا غرضی از اغراض، [اما] از نقطه‌نظر اثباتی که ما هستیم، حکم دیگری دارد.

ما که اطلاع بر نفس مولا نداریم که مولا لأیِّ غرض من الاغراض القاء این امر را و یا نهی را کرده است. مولا، مولای حکیم است، شارع است، امام علیه‌السلام است؛ وقتی که ما اطلاع بر آن مقام ثبوت نداریم که این کلام به چه غرضی و لأیِّ غرضٍ و لأیِّ مصلحةٍ صادر شده است، حالا تکلیف ما در مقام اثبات چیست؟ ما چه کنیم با این کلامی که مولا بدون قرینه [بیان کرده است]؟ البته قرینه نیاوردن و [تأخیر] بیان از وقت حاجت نشود

و ... اینها همه، مال مقدمات بعد است. در وهلهٔ اوّل و در مقدمهٔ اوّلی بحث ما بحث اثباتی است؛ ما در ثبوت بحث نداریم که مولا از این کلامی که القاء کرده است، در نفس و در مرادش چه مطالب و چه مسائلی جریان دارد؛ ما از این خبر نداریم.

لزوم انطباق حجیت ظاهری با مقام ثبوت

حالا ما که مقام اثبات هستیم چه کنیم؟ همیشه من عرض کردم که مقام اثبات باید منافات با مقام ثبوت نداشته باشد. بین مقام اثبات، بین مقام ثبوت باید انطباق باشد. نه‌اینکه فرض کنید که مقام اثبات یک مقامی هست و مقام ثبوت هم برای خودش یک مقامی. فرض کنید که در مقام ثبوت این شخص کافر است و به هیچ چیز اعتقاد ندارد و آدم کذاب و آدم مفتری است؛ اما در مقام اثبات امام علیه‌السلام قول این را حجت کند؛ این کلام، باطل است.

الاّ اینکه خود امام علیه‌السلام باشد و یک اغراض دیگری در اینجا باشد که آن اغراض را ما کار نداریم. یک‌وقت ممکن است امام علیه‌السلام بگوید که: «از عمر هم متابعت کن.» اما منظور متابعت نیست؛ یک غرضی اینجا هست؛ در اینجا تقیه

هست؛ یک مشکلی در اینجا هست که ما نمی‌بینیم؛ اما آن غیر از حجّیت است. در حجّیت دادن، بین اثبات و بین ثبوت باید انطباق باشد.

نسبت مراتب تکوین با تشریع و اطاعت

اینجاست که من همیشه عرض می‌کنم بین تشریع و بین تکوین باید انطباق باشد. یعنی از نظر مراتب تکوین، خود تکوین مراتب تشریع را می‌سازد و خلق می‌کند. وقتی که انسان در مقابل امام علیه‌السلام هست، این مرتبهٔ ثبوتیه امام، یک نوع اقتضای تشریع و اطاعت را می‌کند که اگر انسان در قبال یک مرجع فقهی باشد، یک نحوهٔ دیگر اقتضا می‌کند. در وقتی که پیش امام علیه‌السلام است، مرتبهٔ ثبوتیه اقتضای اطاعت بلاقید و بلاشرط را می‌کند. وقتی که انسان با یک مرجع فقهی ظاهری در ارتباط است، مرتبهٔ ثبوتیهٔ این مرجع و این مجتهد ظاهری، اقتضای نوع آخَر من الإطاعة و من التقلید را می‌کند. به عبارت دیگر این قاعدهٔ منطقی و قاعدهٔ اصولی در انطباق بین تشریع و بین تکوین، خیلی جاها به‌درد می‌خورد و انسان را از خیلی از خطرات

نجات می‌دهد.

این همان قضیه‌ای است که خیلی‌ها در آن گیر می‌کنند؛ به مجرد [دیدن روایتی مثل]

«انظروا إلی مَن کان مِنکم قد روَی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحکامنا فارضوا به حکماً فإنی قد جعَلته علیکم حاکماً فإذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فإنّما بحُکم اللهَ قَد استَخفَّ و علینا ردَّ و الرّادُّ علَینا الرّادُّ علی اللهِ و هو علی حدِّ الشِّرک باللهَ.»[1]

و امثال‌ذلک [حکم به وجوب متابعت می‌کنند.]

در تمام اینها باید مرتبه و مرحله مورد دقت و تأمل قرار بگیرد.

حالا در این نقطه، مقام اثبات را ما چگونه با مقام ثبوت تطبیق بدهیم؟ یعنی در مقام اثبات باید آن عملی را انجام داد که حداقل نزدیک به مقام ثبوت باشد. یعنی ما باید نگاه کنیم و ببینیم که مولا در نفس خود ثبوتاً چه معنایی را مورد نظر قرار داده است. عمل خود را و فعل خود را منطبق با مقام ثبوت عند النفس مولا کنیم.

نقش معرفت و قرائن در کشف مراد مولا

---

۱ الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲.

حالا اینجاست که دیگر مسائلی به وجود می‌آید؛ ارتباط بین ما و مولا یکی از جهات معینهٔ برای مقام اثبات است، قرائن و شواهد یکی از جهات معینهٔ مقام اثبات است، معرفتی که مکلف به مولا دارد یکی از جهات معینهٔ مقام اثبات است. شرایط زمان و مکان این‌طور است. بصیرتی که هر مکلف نسبت به موقعیت مولا و تکلیف و شرایط زمان و مکان دارد من‌حیث‌المجموع مقام اثبات را در قبال مقام ثبوت مولا روشن می‌کند.

پس ممکن است یک مکلف با توجه به معرفتی که نسبت به مولا دارد، یک نوع مقام اثبات برای او محرز بشود و یک مکلف که در قبال او هست و هر دو یک معنا را از مولا شنیدند و یک کلام را از مولا استماع کردند، با توجه به معرفتی که نسبت مولا و شرایط مولا دارد، معنای دیگری را بفهمد. مولا یک کلامی را می‌گوید؛ اما پسر مولا یک معنا را می‌فهمد و شخص غریبه که نسبت به مولا هیچ علقه و ارتباطی ندارد، [ممکن است] یک معنای دیگری را بفهمد. هر دوی اینها قول مولا را حکایت می‌کنند.

این معنا، بسیار معنای دقیقی است! آن اشتباه بسیار بزرگی که در بعضی از مطالبی که امروزه مطرح است دیده می‌شود، این است که می‌گویند که: «هر کسی دینی برای خود دارد.» اینها فقط دین را از نقطه‌نظر اثبات گرفته‌اند، نه از نقطه‌نظر ثبوت. در وهلهٔ اوّل ما مطلب را به مقام ثبوت ربط می‌دهیم. ثبوت را عند نفس و عند قلب المولا ما محرز می‌کنیم، بعد در مقام اثبات هر کسی برای خود اثباتی دارد. کسی راجع به این قضیه بحثی ندارد. بالاخره به مقدار و به مرتبهٔ معرفت انسان نسبت به مولا، بینش انسان و نظر انسان تفاوت پیدا می‌کند. این مشکلی نیست.

چطور اینکه شما دارای یک بصیرت و دارای یک نظری هستید و نسبت به جوانب مسئله و شرایط مسئله یک‌جور نظر دارید و یک شخص دیگر هست از این مسائل بی‌اطلاع است و جاهل است و برداشت او و نظر او و رأی او نسبت به مسئله تفاوت پیدا می‌کند. و این یک مسئله عام البلوایی است که از صدر اسلام بوده بلکه از زمان حضرت آدم بوده و

تا الآن هست و بعداً هم خواهد بود.

پاسخ به اشکال دسترسی به مقام ثبوت

تلمیذ: مگر می‌شود اثبات باشد بدون ثبوت؟! کسی که اخذ دین می‌کند در مقام اثبات حتماً نظر به مقام ثبوت می‌کند.

استاد: یک‌وقت اوّلاً بلااوّل ما می‌گوییم که اصلاً مقام ثبوتی نیست. مثلاً در آیهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ﴾ اگر از پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال کنی که: «منظور شما از صیام چیست؟» بگویند که: «منظور من از صیام آن چیزی است که تو می‌فهمی.» این اصلاً نفی ثبوت می‌کند؛ این چیزی است که اینها می‌گویند.

تمام اشکال به این برمی‌گردد که اینها می‌گویند که دین عبارت است از هر برداشتی در زمان خودش. یعنی اصلاً ما مقام ثبوتی نداریم؛ ما نمی‌دانیم پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه گفته است. اصلاً ما کاری نداریم پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه گفته و در نفس پیغمبر

(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه می‌گذرد. کاری نداریم به اینکه منظور پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه بوده است. ما اصلاً به او کاری نداریم؛ ما اصلاً به خودمان کار داریم که من از این کلام چه می‌فهمم. این بسیار حرف مسخره‌ای است.

بالاخره باید از آنها این سؤال را کرد: این رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) که گفته است ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ آیا لغو گفتند و لاغی بودند یا رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) عاقل و حکیم بوده است؟!

در ﴿يَٰٓأَيُّهَا﴾، ﴿يَٰٓ﴾ حرف نداست و ﴿أَيُّ﴾ مناداست و ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ نفی یهود و نصاری را می‌کند. همه را بگویید [نمی‌فهمیم] دیگر! اصلاً ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ را بگویید منظور پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) یهود باشد! خب یهود که مورد خطاب پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیستند! پس ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ یعنی ای افرادی که مسلمانید، ای افرادی که در دین من هستید؛ اینها منظور پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) است. ﴿كُتِبَ﴾ یعنی مفروض است؛

خب آیا معنای ﴿كُتِبَ﴾ این است که مستحب؟!

به عبارت دیگر اگر ما الآن پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) را بیاوریم و از حضرت سؤال کنیم که: «منظور شما چیست؟» آیا پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) می‌گویند که: «من نمی‌دانم»؟! خیلی حرف بیخودی است دیگر! پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) می‌گویند که: «بله، منظور من از ﴿يَٰٓ﴾ حرف نداست، ﴿أَيُّ﴾ منادا‌ست و ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ آن افرادی است که به من ایمان آوردند و منظور از ﴿كُتِبَ﴾ فرض و وجوب است و ﴿عَلَىٰكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ یعنی صوم.» صیام با صلاة فرق می‌کند. خب چرا اینها این حرف‌ها را نمی‌زنند؟! چرا نمی‌گویند: «صیام همان صلاة است»؟!

تلمیذ: این اشکال هست؛ در مآل فرقی نمی‌کند؛ چون عالم ثبوت، برای آن کسی هم که قائل به عالم ثبوت است مجهول است؛ حالا آن کسی هم که قائل نیست، یعنی مصوبه، باز هم مجهول است؛ یعنی [عالم ثبوتی] نیست دیگر! آن کسی که قائل به ثبوت

است در مقام اثبات است که می‌خواهد از مقام ثبوت کشف مقام اثبات کند؛ آن کسی هم که قائل نیست بالاخره این اثبات یک چیزی به آن می‌رسد. پس در مآل یکی می‌شود.

استاد: نه، ما می‌گوییم مقام ثبوت این است که بالاخره پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) از این صیام یا از این صلاة یک معنایی را قصد کرده‌اند.

تلمیذ: خب قصد کرده‌اند ولی ما نفهمیدیم.

استاد: نه، ما می‌گوییم این معنایی را که پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) قصد کرده است، آیا ما به آن راه داریم یا اصلاً راه نداریم؟ اگر راه اصلاً نداریم، پس اصلاً تکلیف نداریم. پس چرا می‌گویید تکلیف داریم؟!

تلمیذ: خب مقام اثبات هم برداشته می‌شود. اگر ما بخواهیم نفی کنیم مقام ثبوت را، مقام اثبات هم نفی می‌شود.

استاد: خب همین است دیگر! پس اصلاً تکلیفی نداریم.

تلمیذ: پس اصلاً باید بگوییم اینها باید کپک می‌زدند.

استاد: خب همین است. ما همین را می‌گوییم که اصلاً وقتی که ثبوتی نیست، دیگر در اثبات سر چه کسی را می‌خواهید بتراشید؟! وقتی که اصلاً پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) مسئله را به خود شما واگذار کرده است؛ ما سؤال می‌کنیم: آیا مسئله‌ای هست و به شما واگذار کرده است یا اصلاً مسئله‌ای نیست؟ اگر مسئله‌ای نیست، پس فرقی بین صیام و صلاتی نیست؛ فرقی بین صلاة و زکاتی نیست؛ چون اصلاً مقام ثبوتی نیست.

ممکن است اینها بگویند که اجمال قضیه مفروض است و خصوصیاتش را واگذار کرده است به هر کسی. ما می‌گوییم همان اجمالی که پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) گفته است که: «این صوم، امساک است»، آن اجمال با صلاة که فرق می‌کند! صوم با صلاة که تفاوت دارد! اگر منظور آن اجمال است، ما همان را می‌گوییم ثبوت است. یعنی این نفس الامساک، نفس الامساک با نفس القیام و الرکوع و السجود تفاوت می‌کند. خب همان می‌شود مقام ثبوت.

خیلی خوب حالا آمدیم سراغ شرایطش. شرایطش را هم باز باید با ثبوت منطبق کنیم. باز از پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال می‌کنیم که: «آیا این صومی که گفتید، شرایط دارد یا ندارد؟» اگر بگویند که: «شرایط ندارد»، صوم بدون شرایط که نمی‌شود! پس بالاخره ما، هم در اصل موضوع باید مقام ثبوتی را فرض کنیم و هم در شرایط مثبته موضوع باید مقام ثبوتی را فرض کنیم. در همه، یک مقام ثبوتی هست.

اختلاف برداشت در مصداق شرب و حکم تدخین

بله صحبت در این است که چه نحوه به این مقام ثبوت ما راه داریم. خب هرکسی یک‌جور است. این شخص برداشتش نسبت به قضیه، یک مسئله است؛ آن شخص برداشتش یک‌جور دیگر است. من‌باب‌مثال یکی می‌گوید که تدخین، شرب برایش صدق نمی‌کند. آن شربی که در بین عرب‌ها مرسوم است، آن شربی است که مثل آب خوردن باشد و بعد از زمان پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) این شرب به تدخین تسری داده شد. پس لفظ شرب در

زمان رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) مصادیقش فقط مایعات هستند؛ نه‌اینکه تدخین و امثال‌ذلک؛ [پس] اینها جزء مصادیق شرب نیستند.

اگر کسی این حرف را زد، خب اشکال ندارد این شرب دخان جزء مصادیق شرب به‌حساب نمی‌آید و آن می‌رود در غبار غلیظ به حلق داخل کردن که ببینیم آیا آن جزء غبار هست یا اینکه نیست؟ که البته قطعاً جزء غبار هست.

اما اگر فرض کنید که در باب صوم، شرب داشتیم، این جای سؤال بود که آیا در زمان رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) به این تدخین شرب اطلاق می‌شد یا نمی‌شد. آن یک مطلب است. اگر کسی بگوید نمی‌شود، یا اینکه بگوید می‌شود، یا اینکه در تطبیق معانی بر الفاظ استصحاب قهقرا بکنیم و استصحاب قهقرا را کسی حجّت بداند که البته ما بعضی از مواردش را حجّت می‌دانیم، اگر این‌طور باشد، تدخین هم جزء مصادیق شرب است. اگر این‌طور نباشد، تدخین و سیگار کشیدن و ... موجب ابطال صوم نیست.

اینها اشکال ندارد که هر کسی بر طبق معرفتش نسبت به اوضاع الفاظ و قرائن و شواهد قطعاً آن نظر و بصیرتش با دیگری تفاوت می‌کند. این یک مسئله عادی و طبیعی است و این همه اختلافاتی که در فتاوا هست، به‌خاطر همین است. اینجا اشکالی پیش نمی‌آید؛ صحبت در این است که ما مقام ثبوت را اصلاً انکار کنیم؛ این در اینجا اشکال پیش می‌آورد. آن‌وقت در اینجا مکلف باید مقام اثبات خودش را با مقام ثبوت تطبیق بکند که من خیال می‌کنم راجع به مقدمهٔ اوّل این بحث را کردیم. إن‌شاءالله فردا اگر خدا بخواهد، می‌رویم سراغ مقدمهٔ دوم و بعد از اینکه مقدمات را تمام کردیم، آن‌وقت نظر [آقایان بیان می‌شود].

مسئولیت افتاء و ارجاع مردم به خود

تلمیذ: در اشکالی که حضرت آقا (رضوان‌الله‌علیه) دارند، [مسئله] به مقام ثبوت رسیدن نیست. اشکال در این است که شما حق ندارید از اینجا که رفتید مقتدای مردم باشید.

استاد: بله، اقتدای مردم، یک موقعیت و مرتبهٔ دیگری را می‌طلبد. نسبت به شما [که به آن موقعیت

نرسیدی] اشکال نیست؛ [شما] این راه را رفتی و المکلف معذور در راهی که [رفته‌ای و تکلیفی را که] انجام دادی؛ ولی صحبت در این است که با توجه به این فتوا و با توجه به این بصیرت که به قول خودت تمام اینها را می‌گویی که ظنی الدلاله و ظنی الصدور و حدس و ... است، آیا می‌توانی دین و دنیای یک نفر را متکفل بشوی؟! این، مشکل است دیگر!

به عبارت دیگر شما مقام ثبوت خود را تا چه حد می‌بینی که بخواهی مقام اثبات و ارجاع مردم را به خود، منطبق بر آن بکنی؟ در ارجاع افراد به خودت و به فتاوای خودت، خود را در آن حد می‌بینی که مردم را از خطرات و از ابتلائاتی که ممکن است به‌واسطهٔ آن حدسیات و [اینکه ادله‌ات] ظنی الدلالات و الصدور هستند [حفظ کنی و این مطلب را] لحاظ کنی؟

چطور در مسائل مادی و جسمانی دنبال یک طبیبی می‌گردی که واقعاً برای تو دیگر متیقن باشد تا اینکه قلبت را، مغزت را به آن بسپری؟ اما در دین

مردم، با یک روایت أبی‌بصیر که ظنی الصدور است، آیا مردم را مکلف می‌کنی که از تو تبعیت کنند؛ با اینکه احتمال دارد هزار تا خطر و ... برای آنها پیش بیاید؟!

اینجاست که خلاصه انسان نمی‌تواند به این آسانی تن به فتوا بدهد. حداقل می‌گوید: «اگر مشکلی هست، خب برای خودم اتفاق بیفتد؛ من هم معذور هستم.» اما اینکه بار و اثقال مردم را انسان بر رقبهٔ خودش حمل کند، این مطلبٌ آخر و به این آسانی‌ها نمی‌شود این کار را کرد.

تلمیذ: در آن تامین نیست.

روایات هشدار درباره تصدی فتوا

استاد: بله تأمین نیست. لذا ادله‌ای هم داریم:

«لا تحلّ الفتیا لمن لا یستفتی من الله تعالی بصفاء سرّه...»

[1] یا:

«فر من الفتیا فرارک من الاسد.»[2]

اینها همه حکایت از این است دیگر!

---

۱ مصباح الشریعة، ص ۱۶.

۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

تلمیذ: اگر فرض کنیم ادله هم نبود، بحث منطقی و راحتی است که انسان می‌گوید که: «آقا، شما می‌توانید مرا تأمین کنید نسبت به اینکه اگر خطری پیش آمد، مرا نگه داری؟»

استاد: بله.

تلمیذ: حالا اگر یک شخصی خودش را در معرض قرار ندهد ولی این شرایطی را که اسلام معین کرده داشت و مردم به او رجوع کردند و مردم أعلم واقعی را نمی‌شناسند و او هم نمی‌شناسد. حالا اینجا این می‌تواند بگوید که بالاخره یکی هست؛ خودتان بروید و ببینید؟

تفاوت بیان نظر با دعوت مردم به تقلید

استاد: نه، اصلاً غیر از آن، یک‌وقت شخص خودش را در معرض قرار می‌دهد؛ یک‌وقت در معرض قرار نمی‌دهد [ولی] می‌آیند و از او سؤال می‌کنند. وقتی سؤال می‌کنند، می‌گوید: «من نظرم این است؛ حالا خودتان می‌دانید؛ پدرتان در آمد، به من ربطی ندارد.» این اشکال ندارد. در معرض قرار دادن یعنی رساله چاپ کردن و بیرون دادن و دعوت

کردن. این معنای در معرض قرار دادن است.

اما اگر فرض کنید که من می‌دانم هزار تا غلط هم می‌کنم، هزار تا اشتباه هم دارم، شخص می‌آید از من سؤال می‌کند: «نماز این‌طور است یا آن‌طور؟» من می‌گویم که: «نظرم این است.» خب سؤال نکند؛ من که نیامدم حالا رساله چاپ کنم یا مردم را به خودم بخوانم.

و اگر غیر از این بگویم، کار حرامی انجام داده‌ام. یعنی الآن تکلیف من این است و من بر طبق تکلیف خودم عمل می‌کنم. نمی‌گویم: «شما برو این را انجام بده.» یک‌وقت می‌گویم: «آقا، شما برو این کار را بکن.» یک‌وقت می‌گویم: «من، خودم این کار را انجام می‌دهم.»

این غیر از این است که در مقام اثبات و اظهار و ابراز فرض کنید [بگویند که] خلیفة الله فی العالمین و آیت الله کذا و محیی آثار الشریعة و الفلان و این‌جور در مقام اثبات و در مقام ابراز به این کیفیت عمل کنند و انجام بدهند و مردم هم گول بخورند و ...؛ اینها مشکل است!

تلمیذ: از یکی از آنها پرسیده بودند: «اعلم

کیست؟» گفته بود: «من هستم.»

تلمیذ: یک مسئله‌ای که با بعضی از رفقا بحث می‌شد: اینکه مردم از ما احکام می‌پرسند؛ آیا جایز است ما احکام دیگران را بگوییم یا نه؟ بنده گفتم: «نمی‌شود گفت؛ ما فقط آن را می‌توانیم بگوییم که حق می‌دانیم.»

استاد: بله.

تلمیذ: و حتی اگر بپرسند: «فلان آقا چه می‌گوید؟» هم ما حق نداریم بگوییم.

استاد: بله، آن هم نمی‌شود.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد